شتاب مرکبار است: شتاب گرایی، مرگ آفرین، سرمایه داری

جف شانتز



پیوند به منبع:

نشریهAnarcho-Syndicalist Review ، شمارهٔ ۹۵، پاییز ۲۰۲۶

در شرایط کنونیِ سرمایه‌داریِ مرگ‌آفرین،[1] حذف مشاغل در محیط کار با حذف کارگران سابق در بیرون از محیط کار هم‌زمان شده است. این حذف نیز باید با آهنگی هرچه شتابان‌تر صورت گیرد. از منظر سرمایه، زمان همچون همیشه پول است.

چه بخواهیم و چه نخواهیم، سرمایه ذاتاً شتاب‌گراست.[2] شتاب‌بخشی به فرایندها، از همان آغاز در سازوکار درونی سرمایه‌داری تعبیه شده است. میل سرمایه به انباشت، در رقابت با سرمایه‌های دیگر برای کسب سود، ایجاب می‌کند که پیوسته سریع‌تر حرکت کند و روند استثمار و استخراج ارزش را مدام شتاب بخشد. همین منطق، نیروی محرک پیشروی بی‌وقفه و دائمی فناوری است: از موتورهای محرک و خطوط مونتاژ گرفته تا روبات‌ها، رایانه‌ها، هوش مصنوعی و فناوری‌هایی که پس از آن خواهند آمد.

سرعت، ابزاری است که سرمایه از طریق آن رقبای خود را در استخراج ارزش پشت سر می‌گذارد: تولید ارزش اضافیِ بیشتر در مدتی هرچه کوتاه‌تر. هر کارگری استبداد ساعت و زمان‌بندی را در محیط کار سرمایه‌داری به‌خوبی می‌شناسد. مارکس نشان می‌دهد که استخراج ارزش اضافی به دو صورت انجام می‌گیرد: ارزش اضافی مطلق، از طریق افزایش طول روز کاری؛ یعنی هنگامی که کارگر را وامی‌دارند بیش از زمانی کار کند که برای تولید ارزشی معادل دستمزدش ضرورت دارد. و ارزش اضافی نسبی، از طریق کاهش زمانی که کارگر برای تولید ارزشی معادل دستمزد خود صرف می‌کند. منطق ارزش اضافی نسبی، همان منطق شتاب‌بخشی به کار است: استفاده از فناوری برای آن‌که ما را وادار کنند در زمانی کوتاه‌تر، محصول بیشتری تولید کنیم.

بااین‌حال، هر دو شکل استخراج ارزش اضافی بر سراسر زندگی کارگر سلطه می‌گسترانند. آن‌ها حق استراحت، وقفه‌های کاری، صرف غذا و حتی فرصت رفتن به دستشویی را از ما دریغ می‌کنند. در واقع، زمان زندگی‌مان را می‌ربایند: زمانی را که می‌توانستیم در کنار خانواده، عزیزانمان و حتی خودمان سپری کنیم.

---

[1] Snuff Capitalism: اصطلاح Snuff در اینجا صرفاً به معنای مرگ یا کشتن نیست؛ دلالت آن بر حذف عامدانهٔ انسان‌هایی است که بنابر منطق انباشت سرمایه، دیگر نیروی کار یا مصرف‌کنندگان ضروری به شمار نمی‌آیند. ازاین‌رو، «سرمایه‌داری مرگ‌آفرین» را به‌عنوان معادل اصلی برگزیده‌ایم. البته «سرمایه‌داریِ کشتارمحور» نیز می‌تواند در متنی با تأکید بیشتر بر سازوکارهای حذف فیزیکی به کار رود.[پویندگان...]

[2] Accelerationism : در این متن، شتاب‌گرایی نه نام یک مکتب فلسفی یا سیاسی مشخص، بلکه وصف منطق درونی سرمایه برای تشدید بی‌وقفهٔ سرعت تولید، استثمار و انباشت است. بنابراین، نباید آن را بی‌واسطه با نظریه‌های سیاسیِ موسوم به شتاب‌گرایی یکی گرفت.[پویندگان...]

سرعت همچنین، و به‌نحوی تعیین‌کننده، موانع را از سر راه برمی‌دارد. مهم‌ترین این موانع، کندیِ ذاتیِ کار انسانی است؛ کندی‌ای که از محدودیت‌ها و آسیب‌پذیری‌های جسمی و ذهنی بدن انسان سرچشمه می‌گیرد. بنابراین، شتاب‌گیری فناورانه در اساس به معنای غلبه بر عنصر انسانی در فرایند کار است. این فرایند، هم‌زمان، به معنای کنترل بیشتر بر ما و سلب ابتکار عمل از کارگران نیز هست.

هدف، کاهش شمار ما و سپس جایگزین کردنمان است؛ همان‌طور که ظرفیت‌های ما برای مقاومت در برابر فرایند کار یا اعمال کنترل بر آن نیز باید تضعیف و حذف شوند. در بنیاد این روند، تلاشی نهفته است برای بی‌اهمیت و غیرضروری ساختن کار انسانی ما و، در همان حال، بی‌اهمیت کردن خودِ انسان‌هایی که تجسم مادی این کارند؛ یعنی ما.

سرمایه همواره از سرعت برای غلبه بر محدودیت‌هایی استفاده کرده است که کارگران در برابر استخراج ارزش و انباشت سرمایه ایجاد می‌کنند. اما در شرایط کنونی و در افقِ پیشِ رو، با شتاب‌گیریِ فزایندهٔ الکترونیکی‌شدن فرایندها، که هوش مصنوعی و فناوری‌های مشابه نمونه‌های برجستهٔ آن‌اند، سرمایه دیگر نه همراه با کارگران، بلکه بدون حضور ما شتاب می‌گیرد. در چنین وضعیتی، طبقهٔ کارگر به مانعی تبدیل می‌شود که باید بر آن غلبه کرد؛ نه‌فقط در محیط کار، بلکه به‌طور فزاینده در بیرون از آن نیز. بدن‌های زنده و مادیِ اعضای طبقهٔ کارگر،[۳] گردش سرمایه را نه‌تنها در عرصهٔ تولید، بلکه در حوزهٔ توزیع و مصرف نیز کند می‌کنند. سرمایه به‌سرعت از ربودن زمان زندگی ما به سوی ربودن خودِ زندگی‌مان حرکت می‌کند.

در سرمایه‌داریِ مرگ‌آفرین، حذف مشاغل در محیط کار، اکنون با حذف کارگران سابق در بیرون از محیط کار هم‌زمان شده است. این حذف نیز باید با آهنگی هرچه شتابان‌تر صورت گیرد. از منظر سرمایه، زمان همچون همیشه پول است.

از خدمات اجتماعی تا خدمات کشتار

کسانی که از عرصهٔ تولید و (هم‌زمان) از حوزهٔ مصرف بیرون رانده شده‌اند، برای سرمایه هزینه‌برند و مانعی در برابر انباشت به شمار می‌آیند. هرچه سرمایه بیشتر در تنگنا قرار می‌گیرد و استیصال آن شدت می‌یابد، حمایت‌هایی را

[۳] The living bodies of the working class: تعبیر «بدن‌های زنده و مادیِ طبقهٔ کارگر» را برگزیدیم، زیرا نویسنده می‌خواهد بر این نکته تأکید کند که سرمایه با انسان‌هایی مواجه است که نیازهای زیستی، محدودیت‌های جسمانی و ضرورت‌های بازتولید زندگی‌شان با زمان‌بندی و گردش بی‌وقفهٔ سرمایه سازگار نیست. از دیدِ جف شانتز، جابه‌جایی کانون بحث از استثمار نیروی کار در فرایند تولید به مسئلهٔ حذف انسان‌هایی است که حتی پس از بیرون رانده شدن از فرایند تولید نیز همچنان برای سرمایه هزینه‌بر و مزاحم تلقی می‌شوند. به بیان دیگر، وی می‌کوشد نشان دهد که منطق سرمایه، در صورت‌بندی جدید خود، نه‌فقط به استثمار نیروی کار، بلکه به حذف کسانی گرایش پیدا می‌کند که دیگر امکان یا ضرورت استثمارشدنشان نیز از میان رفته است. این همان نقطه‌ای است که بحث او از نقد شتاب‌گیری فناورانه به نقد سازوکارهای اجتماعی و دولتیِ حذف انسان‌ها گسترش می‌یابد.[پویندگان...]

که می‌توانند به بقای بیکاران یاری رسانند، از قبیل کمک‌های اجتماعی، بیمهٔ بیکاری، مسکن اجتماعی و خدمات درمانی، بیش از پیش نوعی انتقال ثروت از سوی دولت، از سرمایه به جانب کسانی تلقی می‌کند که از منظر آن مولد و ضروری نیستند. از دیدگاه سرمایه، این انسان‌ها موجوداتی قابل‌حذف‌اند؛ باید از میان برداشته شوند. نیروی محرک و اصل سازمان‌دهندهٔ سرمایه‌داریِ مرگ‌آفرین دقیقاً در همین منطق نهفته است.

همان‌گونه که تولید و مصرف باید با سرعت انجام شوند، این حذف نیز باید با آهنگی شتابان‌تر صورت گیرد. هر روزی که انسان‌های غیرضروری از دید سرمایه به حیات خود ادامه می‌دهند، مانعی در برابر انباشت و باری بر دوش سرمایه محسوب می‌شود.

سرعت این حذف، دست‌کم باید با سرعت حذف مشاغل، بیرون‌راندن کارگران از محیط کار و حذف مصرف‌کنندگان از عرصهٔ مصرف همگام باشد. از منظر سرمایه، زمان همچنان و پیش از هر چیز پول است.

این منطق، گسترش و نوآوری در صنایع مرگ‌آفرین را پیش می‌راند؛ زیرساخت‌های کشتار را توسعه می‌دهد و دگرگون می‌کند و دولت‌های سرمایه را نیز از ابزارهای نولیبرالیِ مدیریت بحران به سلاح‌هایی برای جمعیت‌کشی و نابودی انسان‌ها[۴]بدل می‌سازد.

این روند، همچون گذشته، از طریق دو حوزهٔ اصلی عملکرد دولت به پیش می‌رود: قانون (سازوکارهای حقوقی و قانونی) و زور (پلیس). اما به‌طور فزاینده‌ای، آنچه زمانی «خدمات اجتماعی» نامیده می‌شد نیز به مجرای تحقق همین روند بدل خواهد شد: خدمات درمانی در قالب خودکشی با کمک پزشکی و بازداشت اجباری؛ و حمایت‌های اجتماعی در قالب کار اجباری در اردوگاه‌های مرگ و آزمایش‌های پزشکی.

یکی از محورهای اصلی سیاست دولت‌های جمعیت‌کُش، حذف قوانین و مقرراتی بوده است که می‌توانند مانعی در برابر سرمایه ایجاد کنند یا گردش آن را کُند سازند؛ مقرراتی نظیر قوانین حفاظت از محیط زیست یا ضوابط صیانت از حقوق و ایمنی کارگران. هنگام نگارش این مقاله، دیوان عالی ایالات متحده حکمی صادر کرد که شرکت بایر[۵] را در برابر دعاوی حقوقی مربوط به سرطان‌های ناشی از گلایفوسیت، مادهٔ مؤثرهٔ علف‌کش راندآپ، تولید این شرکت، مورد حمایت قرار می‌داد. نکتهٔ نگران‌کننده‌تر آن است که این حکم، سرمایه را از الزام به هشدار دادن دربارهٔ ترکیبات مرگبار موجود در محصولاتش مصون می‌سازد. وقتی هدف، مرگ است، دیگر چه نیازی به هشدار دادن؟

---

[۴] Democide: این اصطلاح به کشتار و نابودی سازمان‌یافتهٔ جمعیت انسانی به دست دولت اشاره دارد. «جمعیت‌کشی» را برای انتقال این دلالت برگزیده‌ایم؛ هرچند در برخی بافت‌ها «کشتار دولتی» نیز معادل روشنی است.[پویندگان...]

[۵] Bayer

سرمایهٔ مرگ‌آفرین حتی حاضر نیست منتظر بماند تا انسان‌ها بمیرند و سپس با آنان چنان رفتار کند که گویی مرده‌اند؛ بلکه از طریق قانون‌گذاری،[۶] مرگ آنان را پیشاپیش اعلام می‌کند. در همان ماه، فاش شد که دولت ترامپ طرحی برای اعلام کذب مرگ ۲،۷ میلیون نفر در چارچوب تلاش‌های دولت برای اخراج گستردهٔ مهاجران در دست داشته است. بنا بر افشاگری یکی از افشاگران، کاخ سفید قصد داشت نام‌ها و شماره‌های تأمین اجتماعی این افراد را به *پروندهٔ اصلی فوت‌شدگان*[۷] اضافه کند؛ پایگاهی که زمان مرگ افراد را ثبت می‌کند و مبنایی برای متوقف ساختن مزایای دولتی آنان است.

اگرچه این طرح (دست‌کم در این مرحله) به اجرا درنیامد، اما الگویی عملی و قابل‌اجرا از سیاست‌های جمعیت‌کُشانهٔ آینده در چارچوب سرمایه‌داری مرگ‌آفرین را پیش چشم ما می‌گذارد. این کار را می‌توان با چنین سرعتی انجام داد: با یک ضربهٔ قلم، از نظر قانونی مرده اعلام می‌شوید. و البته، پس از آن، مرگ واقعی نیز می‌تواند در پی بیاید.

این همان منطق حاکم بر سرمایه‌داری مرگ‌آفرین است. نباید با امیدی واهی خود را بفریبیم و تصور کنیم که این آزمایش‌ها، مقاصد و نوآوری‌ها در حد خیال‌پردازی‌های مرگ‌بارِ دیوانگانی باقی خواهند ماند.

در قلمرو اعمال قهر دولتی، پیش‌تر شاهد عملکرد جوخه‌های مرگ ادارهٔ مهاجرت و گمرک آمریکا[۸] بوده‌ایم: زیرساخت‌هایی برای کشتار سازمان‌یافته که سریع و متحرک عمل می‌کنند. این همان گانگستریسم سازمان‌یافتهٔ دولتی است؛ شیوهٔ عمل دولت جمعیت‌کُش.[۹]

شتاب مرگ

فهرست فجایع و جنایت‌ها، همراه با صفِ هر روز طولانی‌ترِ فجایعی که در آستانهٔ آغازند، با چنان سرعتی به سوی ما سرازیر می‌شود که حتی فرصت شمارش آن‌ها را نیز نداریم. هر روز، وحشت تازه‌ای در برابر افکار عمومیِ بهت‌زده اعلام می‌شود. و این دقیقاً همان چیزی است که قرار است اتفاق بیفتد. قرار است از شدت وحشت عقب‌نشینی کنیم. شتاب، هم هدف است و هم شیوهٔ تحقق آن. برای سرمایه‌ای که نومیدانه در پی انباشت است و هرچه بیشتر می‌طلبد، جز این نمی‌تواند باشد. سرمایه از سرعت خود نخواهد کاست. از منظر سرمایه، اساساً نباید چنین کند.

---

[۶] Killing them legislatively: تعبیر «اعلام مرگ از طریق قانون‌گذاری» یا «مرگ قانونی» اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا نویسنده میان حذف حقوقی و اداری افراد و نابودی جسمانی آنان پیوند برقرار می‌کند.[پویندگان...]

[۷] Death Master File

[۸] ICE

[۹] Democidal states : در این بخش، «دولت‌های جمعیت‌کُش» را حفظ کرده‌ایم. مقصود نویسنده دولت‌هایی است که از طریق سیاست‌ها، نهادها و سازوکارهای اداری و قهری، شرایط حذف و نابودی بخش‌هایی از جمعیت را فراهم می‌کنند. این اصطلاح را نباید صرفاً مترادف دولت‌های اقتدارگرا دانست.[پویندگان...]

خودِ شتاب‌گیری، تعرضی به زندگی است. انسان‌ها، و دیگر موجودات زنده نیز، برای آن آفریده نشده‌اند که زندگی خود را با سرعتی پیوسته فزاینده سپری کنند. ساختار وجودی ما با چنین وضعیتی سازگار نیست. این شتاب، از نظر جسمی و روانی، ما را فرسوده و از پا درمی‌آورد. ما نمی‌توانیم با سرعتی که سرمایه مطالبه می‌کند، تجربه‌ها و اطلاعات را پردازش کنیم، درونی و یکپارچه سازیم و بر مبنای آن‌ها دست به عمل بزنیم. زمان زیست ما با زمان کیهانی تنظیم شده است، نه با زمان سرمایه:[۱۰]

هزینهٔ انسانیِ نهفته در شتاب‌گرایی سرمایه‌داری، خود را در افزایش بیماری‌های جسمانی و ناتوانی‌های عملکردی که از دیرباز با زمان‌بندی سرمایه‌دارانه، از جمله در ارتباط با بیماری‌های قلبی، پیوند داشته‌اند؛ و نیز در گسترش همه‌گیر اختلالات سلامت روان، همچون افسردگی و خودکشی، آشکار می‌سازد.

این واقعیت را همچنین می‌توان در پیامدهای شدید و زیان‌بارِ بازگشت شتاب‌زدهٔ سرمایه به وضعیت «کسب‌وکار طبق روال معمول»، و حتی فراتر از آن، مشاهده کرد؛ بازگشتی که پیش از پایان یافتن همه‌گیری کووید و در حالی صورت گرفت که این بیماری همچنان جان انسان‌ها را می‌گرفت. سرمایه با چنان سرعتی عمل کرد که بسیاری را به فراموشی زودهنگام کووید واداشت؛ گویی این بیماری دیگر مرگ‌بار نیست و به گرفتن جان انسان‌ها ادامه نمی‌دهد. اما برای سرمایهٔ مرگ‌آفرین، مرگ‌آفرینی بخشی از روال هرروزهٔ کار است؛ پس چه تفاوتی می‌کند؟

آنچه برخی با نوعی بدبینی و بی‌اعتنایی از آن با عنوان «خستگی از شفقت»[۱۱] یاد می‌کنند، در واقع چندان ارتباطی با شفقت ندارد. این پدیده بازتاب آن است که انسان‌ها از نظر روانی و عاطفی، زیر فشار موج‌های پیاپی جنایت‌ها و فجایعی که بر آنان آوار می‌شود، به مرز فرسودگی می‌رسند. جریان شتابانِ تصاویر و گزارش‌های هولناکی که با آن‌ها مواجهیم، حتی اگر صرفاً در قالب تصویر و خبر باشند، حواس و قوای ادراکی ما را مغلوب می‌کنند. دیگر قادر نیستیم آن‌ها را به‌درستی پردازش کنیم؛ ظرفیت فهم و درک ما زیر سیلاب این رویدادها قرار می‌گیرد.

شتاب، فجایع، بحران‌ها و جنایت‌های تازه‌ای را پیش روی ما قرار می‌دهد، در حالی که هنوز می‌کوشیم آن فجایعی را تحلیل کنیم که پیش‌تر ما را لگدمال کرده‌اند. هم‌زمان، دولت‌های جمعیت‌کُش با بدبینی و حسابگری، از مفهوم «خستگی از شفقت» برای توجیه کاهش بودجهٔ خدمات اجتماعی‌ای استفاده می‌کنند که می‌توانند به سود طبقهٔ کارگر، به‌ویژه بخش‌های به‌حاشیه‌رانده‌شدهٔ آن، باشند. به ما می‌گویند مردم دیگر از این‌که مالیات‌هایشان صرف

---

[۱۰] Celestial time / Capital time: تقابل «زمان کیهانی» و «زمان سرمایه» از استعاره‌های مهم این مقاله است. نویسنده در برابر زمان کتی، شتاب‌زده و تابع الزامات انباشت، به زمان طبیعی و زیستی موجودات زنده اشاره می‌کند.[پویندگان...]

[۱۱] Compassion fatigue : «خستگی از شفقت» اصطلاحی شناخته‌شده در ادبیات روان‌شناختی و اجتماعی است. بااین‌حال، نویسنده در اینجا کاربرد سیاسی و ایدئولوژیک آن را نقد می‌کند: تبدیل فرسودگی روانی ناشی از مواجهه با فجایع پیاپی به توجیهی برای قطع حمایت‌های اجتماعی.[پویندگان...]

حمایت از افراد «غیرمولد» شود خسته شده‌اند؛ دیگر توان و استطاعت آن را نداریم که از برنامه‌هایی حمایت کنیم که به یاری کسانی می‌آیند که حاضر نیستند به خودشان کمک کنند.

این دیدگاه‌ها، برخلاف آنچه ممکن است در نگاه نخست به نظر برسد، بازتاب خستگی از شفقت در میان طبقهٔ کارگر به‌طور کلی نیستند؛ بلکه بازتاب نگرش و منافع سرمایه‌اند. البته می‌توان اذعان کرد که برخی کارگران نیز، پس از درونی کردن اولویت‌های تنازع بقای بی‌رحمانهٔ سرمایه و دولت‌هایش، به سوی نوعی بقاگرایی فاشیستی[۱۲] روی می‌آورند؛ به این امید واهی که شاید با پیوستن به این منطق، بتوانند اندکی بیشتر برای خود زمان بخرند.

ایجاد موانع در برابر شتاب‌گرایی سرمایه‌داری

یکی از پیامدهای این وضعیت، بی‌تردید، تقدیرگرایی، تضعیف روحیهٔ مبارزه و شکست‌باوری است؛ چیزی که امروزه برخی آن را دوومریسم[۱۳]می‌نامند: باوری فراگیر و نومیدانه مبنی بر این‌که هر کاری هم بکنیم، سرانجام همهٔ ما محکوم به نابودی هستیم. باید از گرفتار شدن در دام چنین نگرشی پرهیز کنیم؛ اما در همان حال، لازم است با آنچه پیش روی ما قرار دارد، صادقانه روبه‌رو شویم. این‌ها واقعیت‌هایی‌اند که ناگزیر باید با آن‌ها مواجه شویم و در برابرشان سرسختانه بایستیم. بااین‌حال، جنبش‌ها، اعم از آنارشیستی و چپ‌گرا، متأسفانه هنوز با سرعت حرکت یخچال‌های طبیعی پیش می‌روند.

جنبش‌ها همچنان به راه‌هایی دل بسته‌اند که عملاً به بن‌بست ختم می‌شوند: سوسیال‌دموکراسی، سیاست انتخاباتی، معاملهٔ سبز نوین،[۱۴]اعتراض‌های نمادین، تظاهرات خیابانی و توسل اخلاقی به کسانی که اساساً فاقد هرگونه پایبندی اخلاقی‌اند. سیاستِ گام‌برداشتن‌های کُند و فرساینده‌ای که هیچ کاری برای متوقف کردن حرکت شتابان به سوی گورستان انجام نمی‌دهند.

سرمایهٔ مرگ‌آفرین تن به اصلاح نمی‌دهد. هیچ علاقه‌ای به چانه‌زنی ندارد. با توجه به توازن قوای کنونی که به سود آن است، اساساً چرا باید چنین کند؟ سرمایه با تمام وجود و با آگاهی و ارادهٔ کامل، به مسیری پایبند است که خود برگزیده و در پیش گرفته است. نظامی را نمی‌توان اصلاح کرد که گردانندگانش، بر مبنای منطق و ارادهٔ خود، به این نتیجه رسیده‌اند که تداوم موجودیتشان در گرو نابودی ماست. به هر حال، نظام مرگ‌آفرین را نمی‌توان اصلاح کرد.

---

[۱۲] Fascist survivalis : این تعبیر به گرایشی اشاره دارد که در آن، فرد یا گروه اجتماعی به‌جای همبستگی و مقاومت جمعی در برابر مناسبات موجود، بقای خود را در گرو رقابت بی‌رحمانه با دیگران و پذیرش منطق حذف آنان می‌بیند.[پویندگان...]

[۱۳] Doomerism : «تقدیرگرایی و شکست‌باوری» صرفاً بدبینی نیست، بلکه نوعی باور فلج‌کننده به اجتناب‌ناپذیری فاجعه و بی‌ثمر بودن هرگونه مقاومت جمعی است.[پویندگان...]

[۱۴] Green New Deal

همچنین باید به‌روشنی دریابیم که نمی‌توانیم اهداف خود را از طریق ساختارهای مسلط و سنتی سازمان‌یابی طبقهٔ کارگر دنبال کنیم؛ به‌ویژه از مجرای اتحادیه‌های کارگری جریان اصلی. اتحادیه‌ها به ابزارهایی برای مذاکره با سرمایه تبدیل شده‌اند؛ ابزارهایی برای تسلیم، سازش و مهار مبارزه در چارچوب قراردادگرایی.

ما از مدت‌ها پیش شاهد واکنش اتحادیه‌ها به شکل‌های پیشین مکانیزاسیون و خودکارسازی بوده‌ایم: اخراج‌های توافق‌شده و بسته‌های غرامت پایان کار. اتحادیه‌ها تا بیرون رفتن آخرین کارگر از درِ کارخانه نیز به امیدهای واهی خود برای چانه‌زنی با سرمایهٔ مرگ‌آفرین چنگ خواهند زد. این همان توهمی است که می‌توان روند حذف کارگران را کُند کرد، بی‌آن‌که اصلِ فرایند حذف متوقف شود.

باید شیوه‌های مبارزاتیِ رزمندهٔ طبقهٔ کارگر را که زمانی برای ما آشنا بودند، دوباره به یاد آوریم: از کُندکاری و کاهش عمدی سرعت کار[۱۵]گرفته تا تحصن در محل کار، اعتصاب و اشغال کارخانه‌ها و مراکز تولیدی. این‌ها موانع بزرگ، و اغلب به معنای واقعی کلمه، موانعی فیزیکی، در برابر سرعت سرمایه‌داری‌اند؛ خرابکاری‌هایی که چرخهٔ حرکت سرمایه را از مسیر خارج می‌کنند و سازوکارهای آن را از هم می‌پاشند. این‌ها همان لحظاتی‌اند که استثمارشدگان و ستمدیدگان ترمز اضطراری را می‌کشند؛ نه آن‌که از سرمایه بخواهند پایش را از روی پدال گاز بردارد[۱۶].

کنش انقلابی، مستقل و خودسازمان‌یافته بدنهٔ کارگری[۱۷]از پایین و در محل کار، در این فرایند نقشی کلیدی خواهد داشت؛ آن هم تا زمانی که هنوز به محیط‌های کاری دسترسی داریم و می‌توانیم کنترل آن‌ها را از چنگ سرمایه بیرون آوریم و، در صورت ضرورت، فعالیتشان را متوقف کنیم. باید پیش از آن اقدام کنیم که جایگاه ما به‌مثابهٔ کارگر به‌کلی حذف شود.

سندیکالیسم، که همواره رویکردی مبتنی بر کلیت طبقهٔ کارگر داشته است، ضرورتی انکارناپذیر دارد؛ همان‌گونه که تاکتیک‌های مورد تأکید آن، یعنی کنش مستقیم و مبارزهٔ رزمندهٔ کارگران علیه سرمایه، نه مذاکره و چانه‌زنی با آن نیز ضرورت دارند. هدف، پایان دادن به ساختار کار ــ سرمایه است؛ باید سرمایه‌داری را پیش از آن‌که ما را از میان ببرد، به کام مرگ فرستاد.

---

[۱۵] Slow downs / Sit downs : این دو اصطلاح به دو شیوهٔ مشخص مبارزهٔ کارگری اشاره دارند: اولی کاهش عمدی سرعت کار و دومی تحصن و ماندن سازمان‌یافتهٔ کارگران در محل کار، به‌منظور مختل کردن روند عادی تولید.[پویندگان...]

[۱۶] Pulling the emergency brake : کارگران به‌جای درخواست اصلاح سرعت حرکت سرمایه، خود مستقیماً در فرایند انباشت مداخله می‌کنند و آن را متوقف می‌سازند.[پویندگان...]

[۱۷] Rank-and-file action: : کنش مستقل و خودسازمان‌یافته بدنهٔ کارگری در محل کار، در برابر بوروکراسی و سلسله‌مراتب اتحادیه‌ای؛ کنشی که لزوماً تابع تصمیم‌ها و سازش‌های رهبران اتحادیه‌ای نیست.[پویندگان...]